

پیرمرد و دریا

نویسنده: آراست، همینگوی

مترجم: دانیال رستمی

www.ketab.ir

سرشناسه	: همینگوی، ارنست، ۱۸۹۹ - ۱۹۶۱ م.
عنوان و نام پدیدآور	: Hemingway, Ernest
مشخصات نشر	: پیر مرد و دریا/ نویسنده ارنست همینگوی؛ مترجم دانیال شیرمحمدی.
مشخصات ظاهری	: تهران: آوای دانیال، ۱۳۹۷.
شابک	: ۱۵۵ ص؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
وضعیت فهرست نویسی	: 978-600-8143-19-2
یادداشت	: فیبا
یادداشت	: عنوان اصلی: The old man and the sea.
موضوع	: کتاب حاضر در سال‌های مختلف توسط ناشران و مترجمان متفاوت ترجمه و منتشر شده است.
موضوع	: داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۰ م.
نوع اثر	: American fiction -- 20th century
رده بنده‌نگاره	: شیرمحمدی، دانیال، ۱۳۷۲، مترجم
رده‌بندی دیویدی	: ۱۳۹۷ پ ۹ / PST۵۴۳
شماره کتابخانه	: ۸۱۳/۵۴
	: ۵۵۳۵۹۵۱



انتشارات آوای دانیال

نام کتاب: پیرمرد و دریا

نویسنده: ارنست همینگوی

مترجم: دانیال شیرمحمدی

ویراستار: جعفر شیرمحمدی

ناشر: آوای دانیال

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۷

تیراژ: ۲۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۴۳-۱۹-۲

چاپ و صحافی: آروین

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

آدرس: تهران- میدان انقلاب- خیابان دوازده فروردین- کوچه بهشت آئین- پلاک ۲۸

تلفن ۶۶۴۱۴۴۳۵-۶۶۴۱۰۵۱۴ همراه ۰۹۱۲۳۳۴۰۱۶۵

مقدمه

اینکه نه در زندگی ارنست همینگوی آمده است که او در سال ۱۸۹۹ در اوک پارک شکوگو به دنیا آمد. پدرش پزشکی حاذق و مادرش اهل خانه و خانه‌داری بود و به سختی پابند دین و مذهب. ارنست از بین شش فرزند خانواده دومین پسر بود. ارنست در مورد زندگی نامه‌اش می‌گوید:

به طور کلی پدر و مادرم با هم هیچ‌گونه توافق اخلاقی نداشتند و به همین دلیل کل خانواده و مخصوصاً من همیشه دچار ناراحتی و نگرانی بودم. مادرم آرزو داشت من اهل کلیسا و مذهب بوده و جز خواننده‌های سرودهای مذهبی باشم اما پدرم تأکید داشت به ماهی‌گیری. استیال بیشتری نشان دهم. حتی وی چوب و تور ماهی‌گیری هم به دستم می‌داد تا تمرین کنم. ده ساله بودم که با تفنگ و آداب و رسوم شکار و شکارچی آشنا شدم. اما هنگامی که پا به مدرسه گذاشتم احساس کردم به ادبیات علاقه وافر دارم. شاید نخستین دلیلش چهره و ادبیات آموزگارم بود. او را به طرز عجیبی دوست داشتم. احساس می‌کردم چیزی در من وجود دارد که او در قالب ادبیات و شعر برایم می‌خواند. گفته‌هایش به دلم می‌نشست و همین امر موجب کشش

من به سمت ادبیات شد. در همین سال‌ها بود که نوشتن را شروع کردم. روزنامه دیواری مدرسه اولین کارم بود. متن‌هایی را که می‌نوشتم فقط به یک یا دو دوست صمیمی‌ام نشان می‌دادم. سال‌ها گذشت تا توانستم دوره دبیرستان را در مدرسه عالی اوک پارک به پایان برسانم. اما دوران تحول و دگرگونی‌ام از سال ۱۹۱۷ آغاز شد. ابتدا کوشیدم وارد نظام ارتش شوم و سرانجام موفق شدم و با احساس عجیبی پای در جبهه گذاشتم. در سال ۱۹۲۱ با دختری به نام (هدلی ریچاردسون) که وی هم روزنامه‌نگار بود ازدواج کرده و در سال ۱۹۲۰ هر دو راهی جنگ یونان و ترکیه شدیم. در آنجا به دنبال دوستانی برای خدمت تا اینکه سرانجام با (ازرا پوند و جیمز جویس) آشنا شدم. و این دو درست بودند که مرا تشویق به چاپ کتاب‌هایم کردند. اما متأسفانه شادی‌هایم دوام نداشت و در سال ۱۹۲۷ از هدلی جدا شدم. بعد از متارکه به این نتیجه رسیدم که ازدواج ما از اول هم درست نبود. هر دو با وجود اشتراک در راه و کار متأسفانه وارد داشت مختلف از زندگی داشتیم. من در وجودم به دنبال گذشت و فداکاری بوم اما او دنبال آمال و آرزوها و بلندپروازی‌هایش بود. بعد از آن حادثه به خودم رفتم و دیگر ازدواج نکردم. اما در کمال تعجب و ناباوری در سال ۱۹۲۷ با منی آشنا شده و مجدداً ازدواج کردم. نام او (پولین) بود. وی نیز در مجله مشهور به نام (ووک) کار می‌کرد. در سال ۱۹۲۳ ده شعر و سه داستان او توسط یکی از ناشرین به نام فرانسه در پاریس چاپ و منتشر شد و همین موجب شهرت او گردید. اما باز هم من از زندگیم ناراضی بودم و عقیده داشتم که نوشتن هیچ

گاه نمی تواند برایم پشتوانه محکمی در زندگی باشد چرا که از زمانی که شروع به نوشتن کردم حتی نتوانستم کوچکترین زخم از زخم های بزرگ زندگیم را درمان کنم. یا حس می کردم من به درد نویسندگی و نوشتن نمی خورم و یا به این می اندیشیدم مردم به درد خواندن...

تا اینکه انتشار کتاب های زندگی نامه نویسندگان آمریکایی تا اندازه ای نیازهای مالی ام را مرتفع کرده و پاسخ داد. در سال ۱۹۴۰ باز هم همسرم از من قطع امید کرده و برای همیشه ترکم کرد. در سال ۱۹۴۰ درست بعد از جدا شدن، سه سوم کتاب (زنگ ها برای که به صدا در می آید) منتشر شد و در همین سال بود که برای دومین بار با بانویی به نام (مارتا لوگن) که او هم نویسنده بود ازدواج کردم و من و سلت نیز چند سالی بیشتر دوام نیاورده و مانند ازدواج های قبلی ام سرانجام خوش نداشت. لذا برای چهارمین بار با زنی به نام (ماری دالش) ازدواج کردم که آخرین همسرم نیز بسیار تفریحی و خوش گذران بود

من در سال ۱۹۵۲ کتاب پیرمرد و دریا را رستم و آن سال برایم سال شانس بود. چرا که در ۲۸ اکتبر سال ۱۹۵۴ جایزه نوبل ادبیات را به من اهدا کردند. داستان پیرمرد و دریا از آن جایی آغاز می شود که یک پیرمرد ماهی گیر به بداقبالی خورده و هر گاه برای صید ماهی به دریا می رود دست خالی بر می گردد در حالی که بقیه ی دوستانش ماهی های خوبی صید کرده و از ماهی گیری خود خشنود به نظر می آیند. کم کم پسری با پیرمرد آشنا شده و در چندین صید همراه او می رود ولی به دلیل بدشانسیش طبق معمول چیزی

به دست نمی آورد و همین امر موجب نارضایتی پدر و مادر پسرک شده و از او می خواهند هرگز به سمت پیرمرد نرفته و با وی همراه نشود. و در نهایت با ماهی گیر دیگری و در قایق دیگری کار کند. نکته قابل توجه و مهم داستان این است که پیرمرد با داشتن کهولت سن هرگز از کارش ناامید نشده و برای یافتن صیدش دست از تلاش بر نمی دارد...

و رانجام ارنست همینگوی در سال ۱۹۶۱ سال خاموشی اش بود. وی در این سال با اسرار خودش و به دست خودش با زندگی اش خداحافظی کرد